

سیر زایشی معنا در ساختار چندمتنی گلستان

ساره زیرک^{*۱}

(دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱۸ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۲۹)

چکیده

گلستان سعدی مجموعه‌ای از متن‌های خرد و مستقل (حکایات، جملات قصار و قطعات) را در خود جای داده است. در تحلیل چنین متنی، این پرسش پیش می‌آید که چگونه می‌توان این متن چندمتنی را به صورت یک مجموعه معنادار تحلیل کرد؟ بنابراین هدف ما این است که سیر زایشی معنا طی ساخت‌های گفتمانی متفاوت و نقطه تجمیع معنا در ژرف‌ساخت نهایی را بررسی کنیم. بر این مبنا، در تحقیق حاضر نشان می‌دهیم ساخت روایی (در دو سطح خرد و کلان) وظیفه عینیت‌بخشی به واحدهای معنایی انتزاعی و منطقی را برعهده دارد که در قالب جمله‌های قصار و به شیوه گزاره‌های فرازمانی و فرامکانی بیان شده‌اند. ساخت نحوی بخش غیرروایی (جمله‌های قصار) جانشینی و انتزاعی است؛ اما ساخت نحوی بخش روایی، هم‌نشینی و عینی است. انطباق مقوله‌ای واحدهای معنای این دو سطح در روی مربع معنایی، حرکتی نیمه‌نمادین و تقابلی از «وضعیت نقصان» به «وضعیت گلستان» را ترسیم می‌کند. از این رو، گلستان وضعیتی ارزشی است که در پایان سیر زایشی معنا در سطح گفتمان، همه واحدهای معنایی پیشین را در خود جای داده است.

واژه‌های کلیدی: گلستان سعدی، روایت، سطح خرد، سطح کلان، گفتمان، ارزش.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات (نویسنده مسئول)

*Sare.zirak@srbiau.ac.ir

۱. مقدمه

هر متن، گفتمانی را در خود منعکس می‌کند که در درون آن، گفته‌پردازی با حضور خود، نشانه‌ها را به واسطه مفصل‌بندی، نظم بخشیدن و فرایندسازی در راستای معنایی خاص به کار می‌گیرد (Deleuze & Guattari, 1991: 189). گفته‌پرداز از گفته‌ها به مثابه ابژه‌هایی بهره می‌برد تا پرداخت خاص خود را به آن‌ها بدهد (Greimas, 1972: 20). این پرداخت خاص همان چیزی است که درنهایت «گفتمان» می‌نامیم. در این راستاست که گفتمان به محلی برای تقابل و تعامل نشانه‌ها با یکدیگر تبدیل می‌شود. «برای تحقق عملیات تولید معنا لازم است نشانه‌های صوری و روساختی به سمت ساختار درونه‌ای هدایت شوند و واسطه این کار، کنش‌های گفتمانی هستند» (شعیری، ۱۳۸۸: ۶۰). آن‌جا که متن مورد بررسی نشانه‌معناشناس، روایی است، سیر زایشی معنا در قالب تغییر از وضعیت اولیه به وضعیت ثانویه معلوم می‌شود؛ اما در متن غیرروایی، نشانه‌معناشناس با تجزیه متن به عناصر تقابلی و ساختاری، به تدریج از روساخت به زیرساخت معنایی هدایت می‌شود (عباسی، ۱۳۹۵: ۵۰ - ۵۶). بر این پایه، هر جا که دو سنخ متن روایی و غیرروایی در درون یک متن کلان به یک مجموعه متنی تبدیل شده‌اند، طبیعی است ابتدا سطح معنای هر کدام از دو مجموعه روایی و غیرروایی به صورت مجزا و با روش خاص هر یک به دست آید و سپس این دو معنا در سطحی فراتر، یعنی در سطح گفتمان، تجمیع شوند. از این رو، در این پژوهش برآنیم با تجزیه و تحلیل حکایت‌ها به عناصر خرد روایی و تبیین تفاوت نحو روایی و غیرروایی متن، به شناسایی عناصر روساختی و ژرف‌ساختی و ترسیم الگوی کلان متن گلستان پردازیم تا از رهگذر عبور از روساخت و تعیین مربع معنایی، به ژرف‌ساخت نظام ارزشی و درنهایت جهت‌گیری گفتمانی آن دست یابیم.

۲. پیشینه تحقیق

نادری‌پور و نجاریان (۱۳۶۹) در «تحلیل حکایت مشت‌زن گلستان سعدی بر اساس نظریه ریخت‌شناسی ولادیمیر پراپ» بررسی ساخت‌گرایانه حدقلی انجام داده و نوزده خویشکاری را در این حکایت بازبایی کرده‌اند. یوسف قنبری و حسینی‌پناه (۱۳۹۵) در

«نقد زیبایی‌شناسانه ساختار حکایات بوستان با تکیه بر نظریه‌های تودوروف و پراپ» زیبایی در حکایت‌های سعدی را به ارتباط قوی میان اجزا نسبت می‌دهند. یوسف‌آبادی در مقاله «بررسی تقابل زمان روایی و زمان متن در حکایت‌های گلستان سعدی» (۱۳۹۴) علاوه بر گذشته‌نگری و بسامد مفرد، کندی روایت را از ویژگی‌های حکایت‌های سعدی برمی‌شمرد. وحدانی‌فر و همکاران (۱۳۹۵) نیز در پژوهشی با عنوان «بررسی سرعت روایت در حکایت‌های گلستان بر اساس نظریه ژنت» نتیجه می‌گیرند سرعت روایت در حکایات گلستان کند است و آن را دارای ارزش زیبایی‌شناسانه تلقی کرده‌اند.

وحدانی‌فر و همکاران (۱۳۹۶) در «تحلیل حکایت‌های گلستان و بوستان بر اساس نظریه تودوروف» سه گونه حکایت اسطوره‌ای، معرفت‌شناختی و ایدئولوژیک را در حکایت‌های سعدی بازمی‌جویند و نتیجه می‌گیرند بیشتر حکایت‌های سعدی از گونه اسطوره‌ای‌اند. حادثه‌محوری، علیت بی‌واسطه، تأکید بر کنش شخصیت‌ها، نبود روان‌شناسی، زمان و مکان فرضی، شخصیت‌های نمونه‌وار، و مطلق بودن برخی شخصیت‌ها و ... از جمله ویژگی‌های غالب حکایات از منظر پژوهش فوق‌اند. دستاورد این پژوهش در واقع نقض نتیجه پژوهش یوسف‌آبادی (۱۳۹۴) و وحدانی‌فر و همکاران (۱۳۹۵) مبنی بر کند بودن روایت در حکایت‌های گلستان است؛ زیرا اسطوره‌ای بودن حکایت‌ها به علت بی‌واسطگی و کنشی بودن قاعداً باید سریع باشد. اسداللهی و شاه‌محمدی (۱۳۹۶) نیز در راستای تأیید بر سریع بودن روایت در حکایت‌های سعدی، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی چند حکایت از گلستان بر اساس نظریه زمانی ژنت» شیوه سعدی را در روایت‌پردازی مبتنی بر «گزیده‌گویی و چکیده‌نویسی» می‌دانند و از اصطلاح «داستان برق‌آسا» برای توصیف آن استفاده می‌کنند. آذر و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله «روایت، ابزار تعلیم در گلستان» روایت‌پردازی را ابزاری در دست سعدی می‌دانند تا دستاوردهای هستی‌شناسانه خود را از این طریق به دیگران منتقل کند.

هر کدام از پژوهش‌های ذکرشده صرفاً حکایت‌های گلستان سعدی را آن هم به صورت متن‌های مجزا در نظر گرفته و بررسی کرده و هیچ‌کدام سعی نداشته‌اند متن کلی این اثر را یک‌جا به مثابه یک متن با جهت‌گیری گفتمانی واحد بررسی کنند تا

نسبت میان‌بافتی حکایت‌ها، قطعه‌ها و جملات قصار و دیگر اجزای متن گلستان به مثابه یک متن هدفمند معلوم شود.

۳. مبانی نظری

۳-۱. روایت‌شناسی ساخت‌گرا

دو نوع رویکرد ساخت‌گرایانه در تحلیل قصه‌ها وجود دارد: الف) رویکرد ریخت‌شناسی پراپ در کتاب ریخت‌شناسی افسانه‌های قومی^۱ یا ریخت‌شناسی قصه‌های پریان که بر اساس آن ساختار یا سازمان یک داستان افسانه‌ای یا قصه، بر اساس نظم زمانی و توالی خطی عناصر^۲ در متن طبق گزارش قصه‌گو^۳ استخراج می‌شود و چنانچه ساختار قصه شامل بخش‌هایی از الف تا ی باشد ترتیب ساختار ریخت‌شناسانه نیز بر همین منوال گزارش خواهد شد. این شیوه تحلیل ساختار متوالی^۴ و خطی^۵ را می‌توانیم با قرض گرفتن واژه «نحو» از مطالعات زبانی (Greimas, 1966a: 404) «تحلیل ساختار نحوی»^۶ بنامیم. تحقیقات بسیاری از ایده درخشان پراپ الهام گرفتند (Dundes 1962; Bremond 1964; Greimas 1966). نظریه‌پردازان بعدی نیز این مسیر را کامل‌تر کردند (حری، ۱۳۹۲). برخی روش پراپ را ضمن ایراد پاره‌ای انتقادات به‌کار بستند (Taylor, 1964) و برخی با وجود انتقاد، جلوه بیشتری به نظریه دادند (e.g.: Fischer, 1963؛ ب) شیوه دیگر تحلیل ساخت‌گرایانه قصه‌ها بر اساس توصیف الگویی است که معمولاً مبتنی بر شناسایی تقابل‌های لایه زیرین متن قصه انجام می‌شود و به هیچ وجه تناسبی با شیوه نخست ندارد. در این رویکرد عناصر قصه بر اساس نظم خاصی استخراج و سپس در قالب یک یا چند الگو^۷ دوباره ترکیب می‌شوند. این الگوها را نیز می‌توان «الگوی جانشینی»^۸ (Sebag, 1963: 75) نامید. مبدع این شیوه، کلود لوی اشتراوس، ساختار متن را بر پایه تقابل‌های مبنایی مثل مرگ/زندگی و مرد/زن قرار داد. این شیوه نیز دارای رویکرد خطی است؛ اما کار تحلیلگر این است که از محدودیت‌های صورت بگذرد و آنچه را در ورای آن است ببیند یا ساختار خطی صوری را از «الگو یا سازه جانشینی صحیح یا راستین»^۹ که در زیر متن نهفته است، عبور دهد (Levi Strauss, 1955: 432; 1958: 18; 1964: 313). در مرکز

رویکرد نحوی، «کارکرد^{۱۱}» و در مرکز رویکرد جانمایی، «کنش^{۱۲}» قرار دارد و الگویی که رویکرد دوم ارائه می‌دهد یک الگوی کنش است (Waugh, 1966: 161). آنچه بعدها گرمس به آن می‌رسد، تلفیقی از دو الگوی فوق است که هم ساختار فرایندی قصه را دربر می‌گیرد و هم نظام تقابلی کنشی را در قالب مربع معناشناختی^{۱۳} ترسیم می‌کند. در نظام کنشی، کنشگر (عامل فاعلی^{۱۴}) دچار نوعی بحران و نابسامانی یا «نقصان^{۱۵}» (شعیری، ۱۳۸۱: ۷۹) است که برای رفع آن وارد عمل می‌شود. «این بحران‌ها از بیرون به کنشگر تحمیل می‌شوند» (همو، ۱۳۹۵: ۲۲) «اکثر قصه‌های عامیانه با طرح چنین نقصانی آغاز می‌شوند و قهرمان قصه سعی می‌کند در فرایندی تحولی^{۱۶} وضع موجود را تغییر دهد. بنابراین اکثر قصه‌های عامیانه عبور از وضعیت آغازین به وضعیتی ثانوی را ترسیم می‌کنند» (شعیری، ۱۳۸۱). درواقع، نقصان و رفع نقصان متمایزترین کارکردهای روایت هستند (همو، ۱۳۹۵: ۱۷).

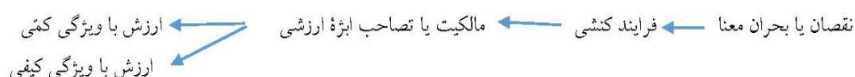
۲-۳. روایت‌شناسی گفتمانی: الگوی کنشی روایت‌شناسی

در الگوی کنشی روایت‌شناسی، با پاره‌های سه‌گانه مواجهیم؛ بدین صورت که هر داستان، حاصل به‌هم‌ریختن یک تعادل است. تمام روایت‌ها بر یک ساختار اساسی و مهم پایه‌ریزی شده‌اند که به‌دلیل پنج مرحله‌ای بودن، آن را طرح کلی روایت یا طرح پنج‌تایی می‌گویند. بر این اساس، روایت این‌گونه تعریف می‌شود: تغییر و تحول از یک حالت به حالت دیگر. این تغییر و تحول از سه عنصر تشکیل شده است:

- (۱) عنصری که روند تغییر و تحول را به راه می‌اندازد (نیروی ویران‌کننده در داستان)؛
- (۲) پویایی‌ای که این تغییر و تحول را تحقق می‌بخشد و یا نمی‌بخشد؛
- (۳) یک عنصر دیگر که این روند تغییر و تحول را خاتمه می‌دهد (نیروی سامان‌دهنده در داستان) (عباسی، ۱۳۸۵: ۴).

در گفتمان‌های روایی کنشی علاوه بر عنصر کلیدی تغییر وضعیت که کنش آن را هدف قرار می‌دهد، دو عنصر اساسی دیگر نیز داریم: ارزش و تصاحب^{۱۷}. به همین دلیل به محض آنکه سخن از روایت با محوریت کنشی به میان می‌آید با ابژه‌هایی ارزش

محور مواجه می‌شویم که کنشگرانی در پی تصاحب آن‌ها هستند. تصاحب ابژه ارزشی ما را در وضعیت گفتمانی قرار می‌دهد که خصوصیت مهم آن رابطه اتصالی / انفصالی^{۱۸} است. کنشگران یک گفتمان روایی، یا فاقد ابژه ارزشی‌اند و برای تصاحب آن وارد فرایندی کنشی می‌شوند، یا اینکه صاحب ابژه ارزشی‌اند که باز هم بر اساس فرایندی کنشی و دخالت نیرویی بیرونی و برتر، آن را از دست می‌دهند (شعیری، ۱۳۹۵: ۲۰).
 نظام روایی کنش محور در نمودار ۱ ترسیم شده است:



نمودار ۱: فرایند کنشی با رویکرد ارزشی (همان، ۲۳)

روایت‌های کنش محور عموماً بر اساس برنامه‌ای مشخص و از پیش تعیین شده عمل می‌کنند؛ زیرا سعی دارند با رعایت کارکردهای اجتماعی و فرهنگی کنش‌ها در جوامع، بتوانند شرایط را به‌نحو کنترل شده و قابل پیش‌بینی پیش ببرند. کنشگران در این روایت‌ها از ارزش‌های شناخته شده اجتماعی تبعیت می‌کنند. در روایت کنشی «ابژه‌های ارزشی شناخته شده در قالب منطقی شناختی قرار دارند و هر کنشگری می‌آموزد برای تصاحب آن‌ها دارای برنامه شناختی باشد» (همان، ۲۱). انطباق با کنش‌ها و ارزش‌های اجتماعی، هویت‌های جمعی را در روایت‌ها پیش می‌کشد و با هویت درونی کنشگران ارتباط برقرار نمی‌کند. با توجه به این مسئله، می‌توان گفت در پژوهش حاضر انتظار می‌رود در بررسی حکایت‌های درون گلستان سعدی، با شخصیت‌ها، کنش‌ها و ارزش‌های نوعی و شناخته شده اجتماعی مواجه باشیم؛ اما در سطح غیرروایی و غیرحکایتی گلستان، ارزش‌های متن با وجود آنکه ساخت بنیادی تقابلی دارند (زیرا «از نقطه نظر گرمس بنیانی‌ترین مقوله معنایی بنیادی فردی تضاد بین مقوله مرگ و زندگی است که در سطح ژرف هر گفتمانی وجود دارد» (عباسی، ۱۳۹۵: ۵۳-۵۴)؛ از نظر ساختار گفتمانی فاقد «عینی‌بخشی به زمان، مکان و عامل‌ها» (همان، ۵۴) باید باشند. گرمس معتقد است «معنا برای اینکه فهمیده شود باید روایت شود؛ یعنی چنانچه روایت نشود در همان حد مقوله‌های انتزاعی معنای بنیادی باقی می‌ماند» (همان، ۵۵). بنابراین به نظر

می‌رسد در سطح روایت‌شناختی و بررسی حکایت‌ها، نسبت‌ها بیشتر «عینی» (کمی) و در سطح گفتمانی «انتزاعی» (کیفی) باشند.

شعیری در تحلیل داستان «کچل موم‌سیاه»، برای گفتمان به جنبه‌های کنشی، سودایی - عاطفی و شناختی قائل است و باور دارد در هر نوع فرایند معنایی بحث «شدن» مطرح است. اگرچه هر نظام معنایی، «شدن» خاص خود را دارد (شعیری، ۱۳۸۱: ۱۴۴). از این رو، در بررسی دو نوع متن روایی و غیرروایی در گلستان سعدی، هر دو شیوه متن‌پردازی، با وجود تفاوت در نحو گفتمانی، از نظر معنای گفتمانی باید در سطح انتزاعی (ژرف‌ساخت) قابلیت انطباق روی مربع معنایی داشته باشند و معرف صورت‌بندی واحدی از تقابل ارزشی در لایه زیرین یا سماتیک معنایی (عباسی، ۱۳۹۵: ۵۴) باشند که نوع خاصی از «شدن» را به ما نشان دهد.

۳-۳. سیر زایشی معنا

«معنا به یک‌باره در سطح روایی گفتمان ظاهر نمی‌شود؛ بلکه برای ظاهر شدن باید روند و جریانی را پشت سر بگذارد که این روند به‌واقع سیر زایشی معناست» (همان، ۵۲). در سیر زایشی معنا، معنا از ساختارهای ژرف به‌سوی ساختارهای رویی حرکت می‌کند و به‌عبارتی ساختار رویی مکان ظاهر شدن معناست. به بیان دیگر نخست یک طرح کلی وجود دارد و سپس در قالب روساخت‌ها به آشکارگی می‌رسد. از این نظر، باید گفت سیر حرکت از ژرف‌ساخت‌های زیرین گفتمان، یعنی از ساختارهای کلی، انتزاعی، اولیه و بسیط آغاز می‌شود و به ساختارهای رویی و سطحی، یعنی ساختارهای مشخص عینی، پیچیده و متکثر و متنوع صوری پایان می‌پذیرد. پس معنا در گذر از سطح ژرف به سطح رویی زایش و تکوین می‌یابد و از این رو به آن سیر زایشی معنا گفته می‌شود. بیان سطح ژرف‌ساخت و سطح رویی بیانگر گذر از ساختارهای زیرین به ساختارهای بالایی گفتمان است. (همان، ۵۲ - ۵۳).

این سیر زایشی با دو گونه داده ارتباط دارد: داده‌های معنایی دارای الگوی جانیشینی و داده‌های نحوی دارای الگوی هم‌نشینی. برای مثال مقوله‌های انتزاعی «آزادی» و «اسارت» داده‌های معنایی‌ای مجزا و قابل جانیشینی هستند که یک داستان می‌تواند از

رهگذر ایجاد یک ارتباط دینامیک و پویا میان این مقوله‌ها، آن‌ها را به داده‌های نحوی هم‌نشین مبدل سازد (همان، ۵۳).

ژرف‌ساخت جایگاه استقرار مقوله‌های بنیادی معنایی، کلی و انتزاعی است که گرمس آن‌ها را در مربعی به نام مربع معناشناسی مطرح می‌کند. این مربع از قرار گرفتن دو مقوله معنایی در دو ضلع بالایی و نفی هریک از آن‌ها در دو ضلع پایینی شکل می‌گیرد (همان‌جا).

۴. تجزیه و تحلیل عناصر روساختی و ژرف‌ساختی

۴-۱. تجزیه حکایت‌ها به عناصر خرد روایی

۴-۱-۱. عناصر روایی حکایت نخست

درویشی را ضرورتی پیش آمد. گلیمی از خانه یاری بدزدید. حاکم فرمود که دستش ببرند. صاحب گلیم شفاعت کرد که من او را بجل کردم. گفتا: به شفاعت تو حد شرع فرو نتوان گذارد. گفت: آنچه فرمودی راست گفتم و لیکن هر که از مال وقف چیزی بدزدد قطعش لازم نیاید و الفقیر لا یملک، هر چه درویشان راست، وقف محتاجان است. حاکم دست از او برداشت (سعدی، ۱۳۶۹: ۹۱).^{۱۹}

۴-۱-۱-۱. شخصیت‌ها

قهرمان: درویش.

یاریگر قهرمان: صاحب گلیم.

بخشنده: حاکم.

۴-۱-۱-۲. صحنه آغازین

پراپ در طبقه‌بندی ریخت‌شناسی خود هفت کارکرد نخست از ۳۱ کارکرد را به‌منزله مقدمه‌ای برای ظهور کارکردهای اصلی در نظر گرفت؛ اما پیش از خویشکاری‌های مقدماتی، توصیف صحنه‌های آغازین داستان را نیز حائز اهمیت دانست. وی معرفی قهرمان و اعضای خانواده، موقعیت قهرمان، تعیین زمان و مکان، صفات معنوی و دیگر

خصلت‌های قهرمانان داستان را ذیل صحنه آغازین قرار داد (پراپ، ۱۳۸۶: ۶۰، ۲۳۰). حال در حکایت‌های گلستان که اغلب بسیار کوتاه‌اند و مجالی برای صحنه‌های آغازین مفصل وجود ندارد، می‌بینیم که گاهی در جمله نخست حکایت، قهرمان در یک کلمه توصیف می‌شود و در ادامه جمله، کارکرد برهم‌زننده تعادل اولیه که بیشتر کمبود یا شرارت است، اتفاق می‌افتد. در حکایت موردبررسی نیز قهرمان و ویژگی و موقعیت خاصش را در قالب کلمه «درویش» که گویای ویژگی فقر و صفات معنوی و جایگاه اجتماعی اوست، می‌توان صحنه آغازین در نظر گرفت:

α صحنه آغازین: «درویشی ...».

۳-۱-۱-۴. خویشکاری‌های حکایت

a کمبود، نیاز: «درویشی را ضرورتی پیش آمد».

k کارسازی نیاز یا مصیبت: «گلیمی از خانه یاری بدزدید».

D نخستین خویشکاری بخشنده: «حاکم فرمود که دستش ببرند».

F تدارک: در این حکایت صاحب گلیم به منزله یاریگر به حل مشکل درویش کمک می‌کند: «صاحب گلیم شفاعت کرد که من او را بجل کردم».

R s نجات یا رهایی قهرمان: درنهایت قهرمان به کمک یاریگر از مخمصه رها می‌شود: «حاکم دست از او برداشت».

۴-۱-۱-۴. حرکت حکایت

α (aKDFRs) a \longrightarrow R s

۲-۱-۴. عناصر روایی حکایت دوم

مردم‌آزاری را حکایت کنند که سنگی بر سر صالحی زد. درویش را مجال انتقام نبود. سنگ را با خود همی داشت تا وقتی که ملک را بر آن لشکری خشم آمد و در چاه کرد. درویش درآمد و سنگ در سرانداخت. گفتا تو کیستی و مرا این سنگ چرا زدی؟ گفت من فلانم و این همان سنگ است که در فلان تاریخ بر سر من

زدی. گفت: چندین وقت کجا بودی؟ گفت از جاهت می‌اندیشیدم، اکنون که در جاهت دیدم، فرصت غنیمت شمردم (ص ۷۵)

۴-۱-۲-۱. شخصیت‌ها

قهرمان: صالح .

شریر: مردم‌آزار.

۴-۱-۲-۲. صحنه آغازین

α صحنه آغازین حکایت با معرفی و توصیف شخصیت اصلی یعنی «مردم‌آزار» یا همان شریر آغاز می‌شود: «مردم‌آزاری را حکایت کنند...».

۴-۱-۲-۳. خویشکاری‌های اصلی

A شرارت: «... که سنگی بر سر صالحی زد».

E واکنش قهرمان: قهرمان (درویش) واکنش نشان می‌دهد: «درویش را مجال انتقام نبود. سنگ را نگاه همی داشت تا زمانی که ملک را بر لشکری خشم آمد و در چاه کرد».

I پیروزی قهرمان بر شریر: «درویش اندر آمد و سنگ در سرش کوفت».

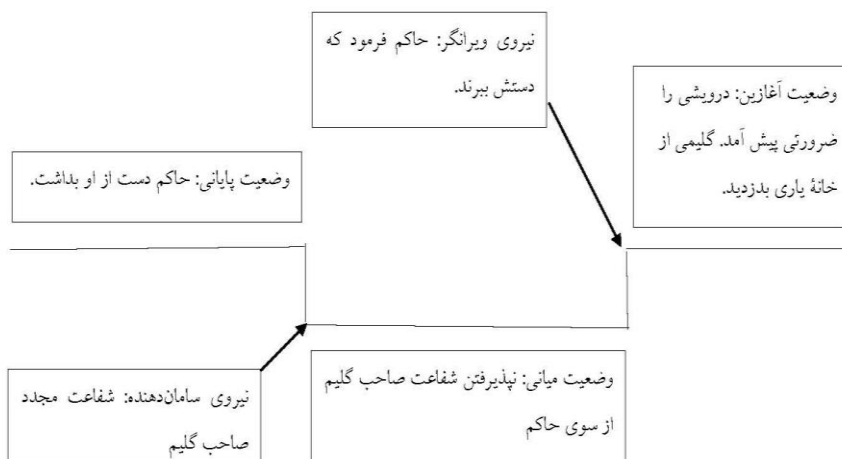
در پایان حکایت پرس‌وجویی میان درویش و مردم‌آزار صورت می‌گیرد و درویش دلیل عملش را برای مردم‌آزار توضیح می‌دهد که این همان انگیزش یا دلایلی است که اشخاص داستان را به عمل وامی‌دارد و همان‌گونه که قبلاً توضیح داده شد این مورد اخیر خویشکاری شمرده نمی‌شود.

۴-۱-۲-۴. حرکت حکایت

α (AEI) a I

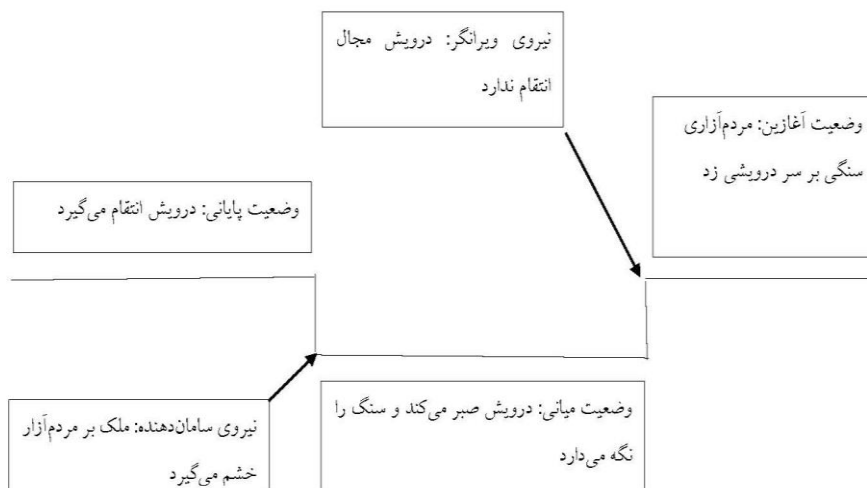
۲-۴. الگوی روایی حکایت‌ها

۱-۲-۴. الگوی روایی حکایت نخست



نمودار ۲: الگوی روایی حکایت نخست

۲-۲-۴. الگوی روایی حکایت دوم



نمودار ۳: الگوی روایی حکایت دوم

۳-۴. ساختار غیرروایی

در گلستان سعدی علاوه بر حکایت‌ها که پرداخت روایی دارند، در جاهای زیادی شیوه متن‌پردازی از الگوی غیرروایی تبعیت می‌کند و از جمله بخش هشتم آن به‌طور کامل در قالب جملات قصار تنظیم شده است. چنانکه در آغاز مقاله گفتیم در متن‌های غیرروایی برای تجزیه متن از شناسایی تقابل‌های روساختی برای دستیابی به معنای زیرساختی بهره می‌گیریم. در این سطح، با شناسایی تقابل‌های روساختی به «نزاع، تباری، هم‌پوشانی، هم‌سوئی، تفکیک، تقابل و تعامل نشانه‌ها با یکدیگر» (شعیری، ۱۳۸۸: ۶۰) توجه می‌کنیم؛ زیرا «برای تحقق عملیات تولید معنا لازم است نشانه‌های صوری و روساختی به‌سمت ساختار درونه‌ای هدایت شوند» (همان‌جا).

«پادشاهان به نصیحت خردمندان از آن محتاج‌ترند که خردمندان به قربت پادشاهان»
(ص ۱۷۰).

کنشگران: پادشاهان و خردمندان.

کنش‌ها: نصیحت و قربت (هم‌صحبتی).

نوع رابطه: هم‌سوئی و تعامل.

گفته: ترجیح نصیحت بر هم‌صحبتی.

«چون در امضای کاری متردد باشی، آن طرف اختیار کن که بی‌آزارتر برآید» (ص ۱۷۲).

کنشگران: تو و دیگری.

کنش‌ها: آزار و بی‌آزاری.

نوع رابطه: تقابلی

گفته: ترجیح بی‌آزاری.

«دو کس دشمن ملک و دینند: پادشاه بی‌حلم و زاهد بی‌علم» (ص ۱۷۳).

کنشگران: پادشاه و زاهد.

کنش‌ها: حلم و علم.

نوع رابطه: هم‌سوایی (ملک و دین؛ پادشاه و زاهد؛ حلم و علم)، تفکیک (ملک و علم؛ زهد و حلم)، نزاع (ملک و بی‌حلم؛ زهد و بی‌علم).

گفته: ترجیح حلم و علم.

«حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر» (ص ۱۷۵).

کنشگران: حریص و قانع.

کنش‌ها: حرص و قناعت.

نوع رابطه: تقابل و نزاع.

گفته: ترجیح قناعت بر حرص.

به همین قیاس در ادامه صرفاً متن جمله‌های قصار درج می‌شود و با خط‌کشی زیر عناصر اصلی، گفته یا پیام متن در میان پرائتز و در انتهای جمله می‌آید:

«کارها به صبر برآید و مستعجل به سر درآید» (ص ۱۷۶) (گفته: ترجیح صبر بر تعجیل).

«نادان را به از خاموشی نیست و اگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی» (ص ۱۷۶) (گفته: مصلحت دانستن خاموشی در برابر سخن گفتن و نسبت دادن خاموشی با دانایی).

«هر که با بزرگان ستیزد خون خود ریزد» (ص ۱۷۷) (گفته: نهی ستیز با قدرتمندان از سوی ضعفا).

«آنان که دست قوت ندارند سنگ خرده نگه می‌دارند تا به وقت فرصت دمار از دماغ خصم برآرند» (ص ۱۸۱) (گفته: توصیه به فرصت‌طلبی [صبر و خردمندی]).

«شدت نیکان روی در فرج دارد و دولت بدان سر در نشیب» (ص ۱۸۳) (گفته: ترجیح نیک بودن بر بد بودن).

«هر که بر زیردستان نبخشاید به جور زبردستان گرفتار آید» (ص ۱۸۸) (گفته: توصیه به بخشش بر زیردستان).

۴-۳-۱. عینیت‌بخشی ساخت روایی به ساخت انتزاعی

از اصلی‌ترین تفاوت‌ها میان دو بخش حکایات و بخش غیرروایی جمله‌های قصار، آن است که این دو از نظر عناصر نحوی به دو حوزه متفاوت نحوی تعلق دارند؛ به این معنا که عناصر نحوی بخش روایی بر اساس ارتباط نقش‌های عاملی در رو ساخت تعیین می‌شوند؛ ولی عناصر نحوی جمله‌های قصار بر مبنای ارتباط مقوله‌های بنیادی. تفاوت نحو روایی با نحو جمله‌ای در این است که «نحو جمله فقط مربوط به یک جمله است و نه بیشتر؛ اما نحو روایی تلاش دارد الگویی ارائه دهد که از جمله فراتر رود و معرف حد اقل یک بخش از قصه یا تمام قصه شود» (عباسی، ۱۳۹۵: ۱۹۵).

ساخت گفتمانی این جملات مشابه گزاره‌های منطقی است و از این رو ظرفیت ضرب‌المثلی بسیار بالایی دارد. در این جملات نیز مانند گزاره‌های منطقی، عاملان با استفاده از ضمائر مبهم «هر»، «آنان»، و اسامی عام فاقد تعیین‌های شخص و شمار ذکر می‌شوند و شرایط زمانی و مکانی جمله‌ها فرازمانی و فرامکانی تعریف شده است، چنانکه هر کس در هر زمان و هر مکان بر زبردستان نبخشاید به جور زبردستان گرفتار خواهد آمد.

نحو روایی و نحو جمله از نظر فصل‌بندی متنی در درون گلستان درهم تنیده‌اند و بخش جمله‌ای صرفاً به جمله‌های قصار بخش هشتم محدود نیست؛ بلکه در لابه‌لای حکایت‌ها و حتی در بطن حکایت نیز این جمله‌ها وجود دارند. اما ساختار گفتمانی این دو به‌طور مشخص قبل تفکیک‌پذیر است. چنانکه در همان نخستین حکایت باب اول گلستان، جمله‌های قصار را هم به‌مثابه جمله‌های درون حکایت و هم به‌منزله جمله‌های گفته‌پرداز بیرونی (سعدی) در هر دو قالب نثر و نظم می‌توان دید. در این حکایت جمله قصار «دروغ مصلحت‌آمیز به ز راست فتنه‌انگیز» از زبان ملک (شاه) در مقابل وزیری گفته می‌شود که خویشکاری شریر را ایفا می‌کند. اما در ادامه حکایت، سعدی بیتی را به نظم، اما در قالب جمله قصار و در تأیید سخن شاه ذکر می‌کند.

هر که شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید

در این جا می‌توان گفت ساختار عینی روایی و ساختار انتزاعی منطقی درهم تنیده شده‌اند؛ اما این تنیدگی مانع از این نیست که ساخت منطقی و ساخت روایی استقلال

خود را حفظ کنند. اگر بخواهیم از نظر بلاغی نسبتی میان دو ساخت عینی روایی و انتزاعی منطقی برقرار کنیم باید گفت ساخت روایی برای ساخت انتزاعی نقش مشابه به را ایفا می‌کند و دقیقاً معادل تشبیه معقول به محسوس عمل می‌کند. در تشبیه معقول به محسوس، مشابه به محسوس و عینی مشبه مبهم عقلی را ادراک پذیرتر می‌سازد. بنابراین، باید گفت میان بخش روایی و غیرروایی متن گلستان نسبتی برقرار می‌شود که نشان می‌دهد بخش روایی، وظیفه عینیت‌بخشی به ارزش‌های انتزاعی و کیفی بخش غیرروایی را برعهده دارد و برعکس بخش غیرروایی ارزش‌های بنیادی و انتزاعی ژرف‌ساختی بخش روایی را بیان می‌کند. لازمه این امر قطعاً یکسانی ارزش‌های این دو بخش متنی در ژرف‌ساخت بنیادی خواهد بود. مربع معنایی که در ادامه ارائه خواهیم داد، این یافته را تأیید می‌کند.

۲-۳-۴. گفتمان کنشی مجابی و شیوه تعامل افقی در گفته‌پردازی

در نگاهی به جمله‌های ذکرشده و وضعیت‌های تقابلی و هم‌سوایی نشانه‌ها و نیز محتوای گفته‌ها، به‌وضوح هم‌پوشانی این تقابل‌ها و هم‌سوایی‌های شخصیتی، کنشی و معنایی با کارکردهای روایت‌شناختی و نسبت سطوح پنج‌گانه روایت در محور روایی معلوم می‌شود. جمله‌های گزاره‌وار ذکرشده نشان می‌دهند از نظر سعدی یک منطق زندگی وجود دارد که در قالب آن کنش‌ها و واکنش‌های عاملان، روابط علی - معلولی خاصی دارد. در منطق سعدی، علت منطقی تولید کمبود یا نیاز و مصیبت و شرارت در اغلب موارد آن است که انسان‌ها (یک یا عده‌ای از کنشگران) از وجوه شخصیتی مثبت بی‌بهره باشند؛ برای مثال نسبت به زیردستان بخشنده (اعم از بخشش به مال یا در رفتار) نباشند. این امر از دیدگاه سعدی به‌معنای فقدان خردمندی و آینده‌نگری نیز هست. به عبارتی، سعدی بخشش و یاریگری را نه به‌مثابه یک مقوله صرفاً اخلاقی، بلکه در پیوند با نگاهی مصلحتی و عملگرایانه توجیه می‌کند و اخلاق را پایه تعامل و بهروزی یا بدروزی می‌داند و دین را نیز در راستای اخلاق قرار می‌دهد: «مراد از نزول قرآن، تحصیل سیرت خوب است نه ترتیل صورت مکتوب» (ص ۱۸۴).

این مسئله نشان می‌دهد در تحلیل گلستان سعدی باید از تقلیل آن به حکایات و نحو روایی خودداری کرد و در کنار رویکرد متنی، رویکرد گفتمانی به آن داشت. متن مجموعه داده‌ها و پدیده‌هاست، روایت معنا را طی فرایندی که نمایانگر تغییر از وضعیت اولیه به وضعیت ثانویه است نشان می‌دهد (عباسی، ۱۳۹۵: ۱۹۰ - ۱۹۱)؛ اما در سطح گفتمان با تولید «گفته^{۲۰}» مواجهیم. در این سطح سعدی خلاف سطح روایت‌پردازانه، خود را به استفاده از نشانه‌ها و واحدهای متعلق به حوزه نظام‌های اجتماعی قالبی و از پیش تعیین‌شده محدود نمی‌سازد. در این‌جا باید انتظار داشت که سعدی در پی ایجاد اشکالی نو و برهم ریختن نظام‌های موجود برای خلق نظامی جدید و غیرمنتظره باشد. در همین راستا، در تمام این جملات قصار، نه با گفتمان کنشی تجویزی^{۲۱} بلکه با گفتمان کنشی القایی یا مجابی^{۲۲} مواجهیم (شعیری، ۱۳۹۵: ۲۴ - ۳۶)؛ زیرا نظام مبنایی همه آن‌ها استدلالی است. برای مثال در جمله «پادشاهان به نصیحت خردمندان از آن محتاج‌ترند که خردمندان به قربت پادشاهان» به نظر می‌رسد سعدی درصدد نیست از جایگاهی برتر پادشاه را مکلف سازد؛ بلکه با مقایسه میزان و شدت احتیاج، سعی دارد او را مجاب کند. در این‌جا، علاوه بر روابط میان کنشگران درون متن جمله قصار (پادشاه و خردمند)، به «رابطه موازی» میان گفته‌پرداز بیرونی و کنشگر درون متن (سعدی و پادشاه) نیز برمی‌خوریم؛

یعنی به جای آنکه یک کنش‌گزار و یک کنشگر داشته باشیم، دو کنشگر داریم که در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند بی آنکه هیچ یک بر دیگری برتری موقعیتی داشته باشد. در واقع، هر دو از یک موقعیت برخوردارند و بین آن‌ها رابطه تعاملی برقرار می‌گردد (همان، ۳۰).

«در این حالت قدرت استدلال و تأثیرگذاری یکی بر دیگری امری مهم جلوه می‌کند» (همان‌جا). از نظر فرهنگی، این شیوه «تعامل افقی»، خلاف شیوه رایج «تعامل عمودی» در پیشینه فرهنگی است که عموماً با «چاپلوسی» همراه می‌شده است (همان‌جا). به همین قیاس، سعدی به خردمند نیز توصیه نمی‌کند در مقابل پادشاه رویکرد عمودی از پایین به بالا اتخاذ کند؛ بلکه سعی در ترسیم رابطه افقی و هم‌سویی میان خردمند و پادشاه دارد و اگر هم قرار به ترجیح باشد نصیحت خردمند را بر هم‌صحبتی

پادشاه ترجیح می‌دهد. این ترجیح به‌نحو آشکار خود را در حکایت نخست گلستان نشان می‌دهد که شاه در تأیید عمل خود به سخن خردمندان استناد می‌کند: «ملک را روی از این سخن درهم آمد و گفت: آن دروغ پسندیده‌تر آمد مرا زین راست که تو گفتی که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خبثی. چنانکه خردمندان گفته‌اند: دروغ مصلحت‌آمیز به ز راست فتنه‌انگیز».

۴-۴. الگوی روایی کلان

آنچه تاکنون بررسی کردیم حاصل کاوش متن‌های مجزا و خرد در درون متن کلان گلستان بود؛ اما لازم است یک‌بار این متن کلان به‌مثابه یک مجموعه معنادار یکپارچه تحلیل شود. برای این منظور می‌کوشیم الگوی کلان روایت و سپس الگوی کلان معنا را بر روی مربع معنایی ترسیم کنیم. نخست الگوی کلان روایی را ترسیم می‌کنیم و برای این هدف، داده‌های معنایی را که در قالب تجزیه ساختار روایی و نیز جملات قصار از متن کامل گلستان استخراج کرده‌ایم در قالب پنج وضعیت الگوی روایی طبقه‌بندی و تفکیک می‌کنیم (نک: نمودار ۳):



نمودار ۴: الگوی روایی متن کلان گلستان

قابلیت تجمیع داده‌های معنایی دو متن روایی و غیرروایی (جمله‌های قصار) در الگوی کلان روایی نشان می‌دهد این دو شیوه متن‌پردازی و گفته‌پردازی در واقع صرفاً روساخت‌هایی متفاوت از یک معنا هستند.

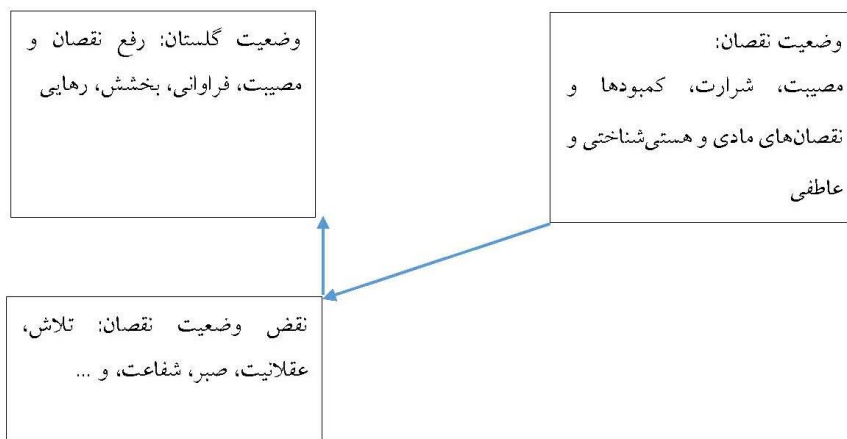
۴-۵. مربع معنایی

اصل کلی در تمام روابط هم‌نشینی از دیدگاه دوسوسور، آن است که «همیشه واحدهای بزرگ‌تر از واحدهای کوچک‌تر ترکیب شده‌اند» (۱۳۷۸: ۱۸۲). همان‌گونه که وی تصریح دارد، از جهت ساختاری تعداد عناصری که می‌توان در محور جانشینی قرار داد، به اعتبار امکان و فرض، نامحدود است؛ اما در وضعیت گفتار که وضعیتی واقعی است این امکان به محدوده تداعی بر اساس عنصر اشتراک و همانندی محدود می‌شود (همان، ۱۸۱). از این رو سعدی نیز در پرداخت کلی عناصر، شخصیت‌ها و کنش‌های درون متن «با ایجاد ارتباط تنگاتنگ میان عوامل به ایجاد نوعی همگنی^{۳۳} دنیایی می‌پردازد که در آن هر عامل با عامل دیگر همخوانی دارد» (شعیری، ۱۳۸۱: ۱۰۸). این همگنی سبب می‌شود عناصر حکایت‌ها بتوانند در محیط‌های مختلف ظاهر شوند و این گونه قابلیت جانشینی بیابند. بنابراین، به جای شخصیت‌های مطرح‌شده در حکایت‌ها به راحتی شخصیت‌های دیگر را می‌توان در صورت متن جایگزین کرد که البته معرف همان صفت باشند؛ زیرا به گفته تودوروف نوعی تطابق بین شخصیت‌ها و کنش‌ها از طریق تبدیل اسمی و صفتی (اخوت، ۱۳۹۲: ۲۵۸) رخ داده است. همان‌گونه که وحدانی‌فر و همکاران (۱۳۹۶) نیز بیان کرده‌اند در حکایت‌های گلستان «درواقع اسامی‌ای مانند پادشاه، وزیر، درویش و ... بیانگر یک صفت بسیط یا اصیل هستند که با حفظ این صفت اسم‌های گوناگونی را می‌توان جانشین یکدیگر کرد و حکایت‌های جدیدی را به وجود آورد» (۱۳۹۶: ۷۳). چنانکه شخصیت درویش در حکایتی دچار مصیبت می‌شود، در حکایتی دیگر به او ستم روا داشته می‌شود، در حکایت دیگر ده درویش در گلیمی می‌خسیند (در حالی که دو پادشاه که در اقلیمی نمی‌گنجند)، و در جایی دیگر درویش در جایگاهی فراتر از حکما قرار می‌گیرد و خوابی را تأویل می‌کند که حکما در آن مانده بودند: «سایر حکما از تأویل این فروماندند مگر درویشی که به جای آورد و گفت: هنوز نگران است که ملکش با دگران است» (حکایت دوم از باب اول). علت این

مسئله آن است که شخصیت‌ها در حکایت‌های گلستان نمونه‌وار و فاقد بُعد درونی یا امتیاز فردی‌اند و این با نظام گفتمانی کنشی حکایت‌ها تطبیق دارد. درحقیقت، شخصیت‌ها در گلستان بیانگر یک «صفت»‌اند و حکایت‌ها وجوه مختلف یک صفت انتزاعی را عینیت می‌بخشند. به همین خاطر بیشتر شخصیت‌های حکایت‌های گلستان را می‌توان در دو دسته دادگر و ظالم (خوب/ بد) طبقه‌بندی کرد. بر این اساس باید گفت مربع معنایی کلی حکایت‌های گلستان را باید تغییری از وضعیت بد به خوب توصیف کرد که وضعیت خوب آن بر اساس عنوان کتاب به «گلستان» تعبیر شده است. در فرایند هم‌نشینی، عوامل دخیل در کنار همدیگر قرار می‌گیرند و روایت «فرایندی پویا و رو به جلو» می‌یابد. در هر حکایت، پایان آن حکایت نتیجه‌گیری خاص خود را دارد و بسیاری از حکایت‌های سعدی نیز بدون پایان می‌مانند؛ یعنی با عدم رفع مصیبت و نقصان خاتمه می‌یابند. بر این اساس باید گفت مطابق اصطلاح روایت‌شناسان روس، حکایت‌ها و عناصر آن و نقش‌های نمونه‌وار، همگی «ماده خام» (سلدن، ۱۳۸۴: ۱۰۹) هستند که دست سعدی آن‌ها را سامان می‌دهد. این شخصیت‌های نمونه‌وار، طبق اصطلاح ژنت، موادی‌اند که تا پیش از آنکه سعدی آن‌ها را به لباس حکایت‌ها بیاراید، هنوز به لفظ درنیامده‌اند؛ اما افزونه اصلی سعدی به این حکایت‌ها، در آن سطحی رخ می‌نمایاند که حکایت‌ها را با سازماندهی خاص خود در سطحی فراتر از دو قالب جان‌نشینی (بر اساس الگوهای نمونه‌وار و تبدیل اسمی صفتی) و هم‌نشینی (قرار دادن آن‌ها روی محور روایی هم‌نشینی) به سطح «گفتمان» ارتقا می‌دهد (مارتین، ۱۳۸۶: ۷۷).

این نقش گفتمان‌ساز سعدی در گلستان را به‌ویژه در بخش‌هایی می‌یابیم که سعدی خود در نوعی هنجارشکنی نوآورانه در درون سبک داستان‌سرایی تاریخی و کلاسیک، «برای نخستین‌بار به صورت راوی حاضر در صحنه روایت» (اسداللهی و شاه محمدی، ۱۳۹۶: ۱۲) در درون داستان نقش «فاعل عملی» (شعیری، ۱۳۸۱: ۷۹) را بر عهده می‌گیرد و به‌طور عینی و ملموس وارد عمل می‌شود و برای رفع نقصان تلاش می‌کند. هر کجا سعدی این‌گونه به ایفای نقش می‌پردازد و یا در نقش میانجی و سامان‌دهنده و یا قضاوت‌کننده ظاهر می‌شود، از جایگاه بالای او در گفتمان‌سازی برای هدایت مسیر جامعه به سوی «گلستان» خبر می‌دهد. بنابراین، باید گفت «گلستان شدن» برای سعدی نه فقط یک «خروجی کمی» بلکه یک «خروجی کیفی» است (همو، ۱۳۹۵: ۲۳) از این رو

می‌توان نتیجه گرفت در ساحت گفتمانی در لایه عمیق نشانه‌معنایی، کنش‌های مختلف درون گلستان سعدی از نظر ارزشی، رفع دو بحران و نقصان را در نظر دارند؛ زیرا هیچ کنشی بدون جهت‌گیری ارزشی معنا ندارد (عباسی، ۱۳۹۵: ۱۹۷). در واقع، در ترسیم مربع معنایی باید عنوان «وضعیت گلستان» - و به همین قیاس بوستان سعدی - را در یک «رابطه نیمه‌نمادی»^{۲۴} (شعیری، ۱۳۸۱: ۲۹) و تقابلی^{۲۵} با «وضعیت نقصان» معنا کرد (نک: نمودار ۵).



نمودار ۵: تغییر از نظام ارزشی کنشی به نظام ارزشی و معنایی گفتمانی

بر این اساس باید گفت اگر بر مبنای اصطلاحات ژنت (مارتین، ۱۳۸۶: ۷۷) داستان و حکایت را در متن گلستان «دال» بدانیم، خلاف انتظار، روایت را در این متن نمی‌توانیم «مدلول» بنامیم؛ زیرا روایت در این‌جا صرفاً نقش میانجی را ایفا می‌کند. بخش غیرروایی متن گلستان نیز با وجود آنکه از نظر ساخت گفتمانی به الگوی ژرف‌ساختی معنا نزدیک است، بنا بر ساخت انتزاعی منطق‌گونه جمله‌ها، فاقد مؤلفه‌های گفتمان است؛ زیرا «محاسبات منطقی بر روی جانشین‌سازی استوار است» (عباسی، ۱۳۹۵: ۲۰۲)؛ در حالی که «گفتمان در ذهن و حافظه خود وضعیت‌هایی را که از پیش اشغال کرده است نگه می‌دارد» (همان) و در نتیجه بر روی هم‌نشینی استوار است. از این رو، هر دو سطح روایی و غیرروایی را باید به سطح سوم یعنی به سطح گفتمان ارتقا داد. در واقع،

مدلول حقیقی به یک سطح سوم به نام گفتمان تعلق دارد. از آنجا که تحقق «گلستان»، وضعیتی است که با پشت سر گذاشتن آستانه کنش، در قالب «شدن» (شعیری، ۱۳۸۱: ۱۴۳) حقیقت می‌یابد، باید گفت شیوه مفصل‌بندی سطح صوری متن گلستان برعکس سطح معنایی آن است؛ یعنی در سطح معنا، جمله‌های قصار که معرف ارزش‌های بنیادی‌اند در ابتدای حرکت منطقی معنا در ژرف‌ساخت قرار دارند، سپس سطح روایی سطح قبلی را در روساخت‌های صوری عینی می‌ریزد و در نهایت سطح گفتمان به‌منابۀ لایه اصلی معنا تبلور می‌یابد. در این سطح همه «واحد‌های معنایی» (عباسی، ۱۳۹۵: ۱۹۴) تجمیع می‌شوند.

۵. نتیجه

در تجزیه و تحلیل عناصر روساختی و ژرف‌ساختی ساختارهای متنی روایی و غیرروایی، توانستیم نشان دهیم مفصل‌بندی گلستان سعدی از الگوی روساختی و ژرف‌ساختی خاصی تبعیت می‌کند؛ بدین‌صورت که ساختارهای غیرروایی که به‌ویژه در بخش هشتم این کتاب در قالب جمله‌های قصار پردازش شده‌اند، با تبعیت از الگوی فرازمانی، فرامکانی و انتزاعی گزاره‌های منطقی، مجموعه‌ای از ارزش‌های کیفی را در قالب نحو جمله ارائه می‌دهند. وظیفه عینیت‌بخشی به این ارزش‌های انتزاعی و کیفی را در قالب ساختارهای زمانی و مکانی عینی و عوامل گفتمانی مشخص، بخش روایی متن گلستان بر عهده دارد. از این رو، دو روساخت روایی و غیرروایی در واقع صورت‌بندی‌های یک ژرف‌ساخت معنایی واحد هستند. نقطه پایان سیر زایشی معنا در سطحی فراتر از این دو سطح روساختی و در سطح گفتمان به وقوع می‌پیوندد که نقطه تجمیع همه معناهای خرد و کلان پیشین است. در این سطح که مربع معنایی الگوی سمانتیک آن را به ما می‌نمایاند، در وضعیتی تقابلی، ارزشی مطلق و کیفی به نام «گلستان» در نقطه مقابل «نقصان» نمایان می‌شود. بنابراین، باید گفت خلاف ترتیب روساختی متن گلستان که نخست حکایت‌ها و روایت‌ها قرار گرفته‌اند و سپس در بخش پایانی، جمله‌های قصار ذکر شده‌اند، در سطح ژرف‌ساختی یا در سطح سمانتیک، بخش هشتم گلستان به‌علت معرفی ارزش‌های مقوله‌ای بنیادین در مقدمه سیر زایشی معنا قرار می‌گیرد و سپس بخش روایی می‌آید که به آن مبانی انتزاعی، در قالب

پرداخت روایی عینیت می‌بخشد. بنابراین، ترتیب دو بخش روایی و غیرروایی در روساخت و ژرف‌ساخت، عکس یکدیگر است.

پی‌نوشت‌ها

1. Morphology of the Folktale
2. chronological order of the linear sequence of elements
3. informant
4. sequential
5. linear
6. syntax
7. syntagmatic structural analysis
8. schema
9. paradigmatic pattern
10. "correct" or true underlying pattern of organization
11. function
12. action
13. semiotic square
14. antant – sujet
15. maniqué
16. process transformative
17. appropriation
18. relation conjonctive/disjonctive
۱۹. از این پس هر جا به عبارتی از گلستان سعدی اشاره شود صرفاً به ذکر شماره صفحه بسنده می‌شود.
20. énoncé
21. discursive prescriptif
22. manipulatoire
23. isotopie
24. semi-symbolique
25. relation de contrariété

منابع

- آذر، محمد حکمی و همکاران (۱۳۹۶). «روایت، ابزار تعلیم در گلستان». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی. س ۹. ش ۳۴. صص ۱-۲۹.
- آسابرگر، آرتور (۱۳۷۹). روش‌های تحلیل رسانه‌ها. ترجمه پرویز اجلالی. تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- احمدی، بابک (۱۳۸۲). ساختار و تأویل متن. تهران: مرکز.
- اخوت، احمد (۱۳۷۱). دستور زبان داستان. اصفهان: فردا.

- اسداللهی، خدابخش و فرناز شاه‌محمدی (۱۳۹۶). «بررسی چند حکایت از گلستان بر اساس نظریه زمانی ژنت». *علوم انسانی*. س ۷. صص ۹-۳۸.
- اسکولز، رابرت (۱۳۸۳). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگاه.
- ایگلتون، تری (۱۳۸۰). *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- بالایی، کریستف و میشل کویی‌پرس (۱۳۶۶). *سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی*. ترجمه احمد کریمی حکاک. تهران: پایروس.
- پراپ، ولادیمیر (۱۳۸۶). *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس.
- چندلر، دانیل (۱۳۸۶). *مبانی نشانه‌شناسی*. ترجمه مهدی پارسا. تهران: سوره مهر.
- حری، ابوالفضل (۱۳۹۲). *جستارهایی در باب نظریه روایت و روایت‌شناسی*. تهران: خانه کتاب.
- دو سوسور، فردینان (۱۳۷۸). *دوره زبان‌شناسی عمومی*. ترجمه کورش صفوی. تهران: هرمس.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۶۹). *گلستان*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- سلدن، رمان و پیتر ویدوسون (۱۳۸۴). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۱). *مبانی معناشناسی نوین*. تهران: سمت
- _____ (۱۳۹۵). *نشانه - معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- _____ (۱۳۸۸). «مبانی نظری تحلیل گفتمان، رویکرد نشانه - معناشناختی». *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*. ش ۱۲. صص ۵۴-۷۲.
- عباسی، علی (۱۳۹۵). *نشانه - معناشناسی روش مکتب پاریس؛ جایگزینی نظریه مدلیته‌ها بر نظریه کنشگران: نظریه و عمل*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- عرب یوسف‌آبادی، فائزه (۱۳۹۴). «بررسی تقابل زمان روایی و زمان متن در حکایت‌های گلستان سعدی». *متن‌پژوهی*. د ۱۹. ش ۶۶. صص ۶۵-۹۰.
- قنبری، یوسف و فرحناز حسینی‌پناه (۱۳۹۵). «نقد زیباشناسانه ساختار حکایات بوستان با تکیه بر نظریه‌های تودوروف و پراپ». *زیبایی‌شناسی ادبی*. س ۱۳. ش ۲۹. صص ۱۲۵-۱۴۱.

- لیس، نیک (۱۳۸۳). «کارکردهای روایی ولادیمیر پروپ». هنر. ترجمه علی عامری مهابادی. ش ۶۱. صص ۱۵۷-۱۶۸.
- مارتین، والاس (۱۳۸۶). *نظریه‌های روایت*. ترجمه محمد شهبان. تهران: هرمس.
- نادری‌پور، منصور و محمدرضا نجاریان (۱۳۹۶). «تحلیل حکایت مشت‌زن گلستان سعدی بر اساس نظریه ریخت‌شناسی ولادیمیر پروپ». *پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی*. ش ۲ (پیاپی ۲۸). صص ۱۴۱-۱۶۳.
- وحدانی‌فر، امید و همکاران (۱۳۹۵). «بررسی سرعت روایت در حکایت‌های گلستان بر اساس نظریه ژنت». *فنون ادبی*. س ۸. ش ۴ (پیاپی ۱۷). صص ۳۳-۵۰.
- _____ (۱۳۹۶). «تحلیل حکایت‌های گلستان و بوستان بر اساس نظریه تودوروف». *متن‌شناسی ادب فارسی*. دوره جدید. ش ۳ (پیاپی ۳۵). صص ۶۳-۸۰.
- Bremond, C. (1964). "Le message narrative". *Communications*. No. 4. pp. 32.
- Deleuze G. & F. Guattari (1991). *Qu'est-ce que la philosophie?*. Paris: Minit.
- Dundes, A. (1962). "From Etic to Emic Units in the Structural Study of Folktales". *Journal of American Folklore*. No. 75. pp. 95-105.
- Fischer, J. L. (1963). "The Sociopsychological analysis of Folktales". *Current Anthropology*. No. 4. pp. 235-295
- Greimas, A. J. (1966a). "Elementi per una teoria dell'interpretazione del racconto mitico". *Rassegna Italiana Di Sociologia*. No. 7. pp. 389-438.
- _____ (1966b). *Sémantique structural*. Paris: Larousse.
- _____ (1972). *Essais de sémiotique poétique*. Paris: Larousse.
- Sebag, L. (1963). "La Geste de Kasewat". *L'Homme*. No. 2 . pp. 22-76.
- Levi Strauss, C. (1955). "Structural Study of Myth". *Journal of American Folklore*. No .68. pp.428-444.
- _____ (1964). *Mythologiques: Le Cru et Le Cuit*. Paris: Plon.
- Moretti, F. (2000). "Conjectures on world literature". *New Left Review*. No. 1. pp. 54-68.
- Propp, V. (1966). *Morfologia della fiaba*. tr. Gian Luigi Bravo. Torino: Einaudi editore.
- _____ (1973). *Morphologie du contre*. tr. M. Derrida. Paris: Seull.
- Taylor, A. (1964). "The Biographical Pattern in Traditional Narrative". *Journal of the Folklore Institute*. No. 1. Pp.114-129.
- Waugh, B. (1966). "Structural Analysis in Literature and Folklore". *Western Folklore*. No. 25. pp. 1531-64.

The Generation of Meaning in Multi-Textual Structure of Golestan

Sareh Zirak * ¹

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Research and Science Center.

Received: 08.01.2019

Accepted: 19.05.2019

Abstract

Sa'di's Golestan consists of short and independent texts (folktales, sayings, and verses). For the sake of analysis, it could be wondered how such a multi-textual writing could be investigated as a meaningful whole. Thus, the study aims to analyze the generation of meaning through investigating the different discursive structures and the core of meaning in the ultimate deep structure. To this aim, it is argued that the narrative structure (micro and macro) is responsible for the objectification of the abstract and logical units of meaning, expressed through sayings and supra-temporal and supra-spatial statements. The structure of the non-narrative parts (sayings) is substitutional and abstract, while the structure of the narrative parts is collocational and concrete. The overlapping of the semantic units of these two levels shows a semi-symbolic and binary shift from the "depletion condition" to the "Golestan condition". Therefore, Golestan is a value-laden condition, the semantic generation of which, in its discursive level, includes all of the previous semantic levels.

Keywords: Sa'adi's Golestan; narrative; micro level; macro level; discourse; value.

* Corresponding Author's E-mail: sare.zirak@srbiau.ac.ir

